

## صحابه

### از منظر اهل بیت علیهم السلام

محمد هادی معرفت

محقق و اندیشمند حوزه علمیه قم

#### چکیده

این مقاله که بخش اول آن در شماره هفتم به چاپ رسید، به بیان نقد و بررسی تعریف صحابه می‌پردازد و به معرفی برجستگان از صحابه و روایات وارده در مورد آنان اشاره دارد. و چنین نتیجه می‌گیرد که ثبات قدم در بین صحابه می‌تواند بر تعاریف موجود اثر بگذارد. روایات و سایر مسائلی عامه در مورد عادات صحابه نیز بررسی شده است کلیه واژه‌ها اصحاب، رجال، اسلام، سنت، شیعه، و... در کلاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در قسمت اول بحث یادآور شدیم که صحابه، از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام، تعریفی جدا از تعریف عامه دارد. و تنها به فرهیختگان از اطرافیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم صحابه گفته می‌شود. نه آنکه صرفاً خدمت حضرت رسیده باشد، و از مکارم اخلاق و علوم سرشار آن حضرت بهره‌ای نبرده باشد؛ و لذا است در حدیث «یارب، اصحابی!» بالفظ تصغیر که یک نوع تحقیر را می‌سازند، تعبیر شده... اشاره به آن دارد که چنین افرادی، صرفاً لقب فخیم صحابی را یدک می‌کشیدند، و حقیقتاً جزء اصحاب کتاب آن حضرت شمرده نمی‌شوند.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام در توصیف صحابه والا تبار چنین می‌فرماید:

«لقد رأیت أصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فما أری أحداً یشبههم منکم؛ لقد کانوا یصبحون شعناً غبراً و قد باتوا سجداً و قیاماً، یراوحون بین جباههم و خدودهم، و یقفون علی مثل

الجمر من ذکر معادهم، كأن بین أعینهم ركب المعزی من طول سجودهم، إذا ذكر الله هملت أعینهم حتی تبل جیوبهم، و مادوا كما یمید الشجر یوم الريح الماصف خوفاً من العقاب و رجاءً للثواب»<sup>۱</sup>.

«همانا یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم دیدم، که هیچ کدام از شما را مانند آنان نمی‌بینم. صبحگاهان با موهایی ژولیده، غبار آلود، بر می‌خواستند، در حالی که شب را به سجود و قیام گذرانده بودند. و به نوبت، گاه پیشانی و گاه گونه بر زمین می‌ساییدند و از یاد رستاخیز ناآرام بودند، گویی بر پاره آتش ایستاده اند. میان دو چشم بر پیشانی بر اثر درازای سجود چون زانوی بزان پینه بسته بود.

هرگاه نام خدا برده می‌شد چندان می‌گریستند که گریبانهایشان تر می‌گردید، و همچون شاخه های درخت در هنگام تند باد، می‌لرزیدند، و همواره از عقاب الهی بیم داشتند، و در عین حال بذر امید را در دل می‌کاشتند.

ملاحظه می‌شود: که مولا امیر مؤمنان صلوات الله علیه چگونه صحابه راستین را توصیف می‌کند که گویی از صدیقین و عباد الله مخلصین سخن می‌گوید، که هرگز با امثال حکم و مروان مغیره و بسر و عمروبن عاص و غیر هم که در ورطه جهالت و ضلالت غوطه ور بودند، تناسبی ندارد..

از این رو، هر گاه در کلام بزرگان و پیروان مکتب اهل بیت، سخن از صحابه می‌رود، یا مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرند، همانا مقصود: صحابه ای است که طبق تعریف و توصیف ائمه اهل بیت شناخته شده اند.

آری صحابه به معنای صحیح کلمه همواره مورد ستایش و عنایت اندیشمندان جهان اسلام و تشیع بوده، و دارای اعتبار و سند حجیت بوده اند.

برای نمونه، مرحوم صدوق أسوه نقد و تمحیص در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در باب شرائط امام جماعت که لازم است افضل القدم باشد از پیامبر اکرم و سپس از صحابی جلیل ابوذر و آنگاه از ائمه اهل بیت به ترتیب، نقل می‌کند و استناد می‌نماید چنین می‌گوید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - : «إمام القوم وافدهم، فقدموا أفضلکم».  
و قال أبوذر: «إن إمامک شفیعک الی الله عزوجل فلا تجمل شفیعک سفیهاً ولا فاسقاً».

سپس از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این باره روایت می‌کند.<sup>۲</sup> مرحوم صدوق، حدیق ابوذر را که در «من لا یحضره الفقیه» مرسلاً<sup>۳</sup> نقل کرده در کتاب علل الشرایع،<sup>۴</sup> مسنداً آورده است.

و نیز شیخ طوسی زحمه الله در کتاب تهذیب<sup>۵</sup> آنرا مسنداً آورده و به آن استناد کرده است از این نمونه ها بسیار است که علمای اعلام نسبت به کبار صحابه عظام با دید عنایت و احترام می‌نگریستند. و صحابه جلیل را از خیل فرصت طلبان جدا می‌دانستند.

خلاصه: عنوان صحابه، عنوان فخری است که همه بزرگان به آن ارجح می‌نهادند.

مرحوم سید محسن امین درباره رأی شیعه نسبت به صحابه می‌نویسد:

صحابه مانند دیگران، آن گونه نیست که مفروض العداله باشند و هرگز طبق تعریف ابن حجر، نمی‌توان مطلق صحابی را عادل شمرد. آری هر که را عادل یا خثیم و او را از جاده حق منحرف نیافتیم روایت او را می‌پذیریم، و لازم؟ تعظیم و توقیر او را، به جهت شرف صحبت و نصرت دین و کوشش در راه خدا آنگونه که شایسته و بایسته است، به جامی آوریم. ولی امثال مروان و مغیره و ولیدبن عقبه و بسرین اراطه و برخی از بنی امیه را به حساب نمی‌آوریم.<sup>۶</sup>



آری صحابه از منظر اهل بیت کسانی اند که بر اثر مداومت در خدمت حضرت رسول (ص) خلق و خوی آن سرور، در گفتار و رفتار و حتی پندار آنان جلوه گر باشد، و از خرمن برکات و فیوضات وجودی آن حضرت بهره های وافر برده باشند، و این بهره گیری سرشار، در سراسر وجودشان آشکار باشد.

ولی کسانی که صرفاً مدتی را پیرامون حضرت گذرانده، و هرگز از خصال حمیده و صفات جمیله آن حضرت بویی نبرده باشند، نمی‌توان آنان را در زمره صحابه به شمار آورد، گرچه به ظاهر مصاحب یعنی همراه و در رکاب حضرت بوده باشند ولی در کسب علم و فضیلت هیچ گاه قدمی برنداشته و همچنان در جهالت و ضلال قدیم خود باقی باشند. این گونه افراد فاقد همت یا عنود را هرگز نمی‌توان جز صحابه شمرد، گرچه به ظاهر، عنوان صحابه را یدک می‌کشند.

و لذا روایات فراوانی که درباره مذمت برخی از اصحاب (شکلی) به چشم می‌خورد از همین

قبیل افرازدند، و برخی راه افراط پیموده برخلاف منهج رسالت، بیراهه رفته یا بدعت گذار بوده اند، که در دوران عصر رسالت به نام منافقین یاد می شدند، گرچه پس از رحلت پیامبر، کارگردان معرکه گردیدند.

احمد بن حنبل از ابن ابی ملیکه روایت می کند که حضرت رسول (ص) به عایشه فرمود: «یا عایشه، ان اول من یهلك من الناس قومک»<sup>۷</sup> اولین کسانی که راه هلاکت را در پیش می گیرند، همانا قوم تو یعنی قریش هستند.

و حدیث «یا رب، أصبحابی ..» که لحن تحقیر و توهین در برداشت، سابقاً گزارش شد.<sup>۸</sup>

#### حدیث ارتداد؟!

در اینجا، تذکر به این نکته لازم است که برخی می کوشند تا شیعه را نسبت به عموم صحابه بدبین جلوه دهند، و عصر را بر اعتبار و عدم استقامت بگذارند، الا ما خرج بالدلیل. عمده استدلال این گروه (تندرو) روایتی است که ارتداد صحابه پس از وفات پیامبر (ص) جز چند تن معدود را بیان می کند. و نیز، موید آن آیه شریفه است که صریحاً آمده: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم. و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرالله شیئاً، و سیجزی الله الشاکرین»<sup>۹</sup>. که انقلاب و دگرگونی دسته جمعی را، پس از رحلت پیامبر، خبر می دهد.

کشی از امام باقر علیه السلام روایت می کند فرمود: ارتد الناس الا ثلاثه نفر: سلمان و ابوذر و المقداد ... قلت: فعمار؟ قال: حاص حصیصه ثم رجع...<sup>۱۰</sup> شیخ مفید از امام صادق علیه السلام- روایت می کند فرمود: هلك الناس الا ثلاثه نفر: سلمان و ابوذر و المقداد، و لحقهم عمار و أبوساسان<sup>۱۱</sup> و خدیفه و أبو عمره فصاروا سبعة».

و در روایتی دیگر از امام باقر علیه السلام روایت می کند فرمود: «ارتد الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ثلاثه نفر: المقداد بن الاسود. و أبوذر الغفاری و سلمان الفارسی. ثم ان الناس عرفوا و لحقوا بعد»<sup>۱۲</sup>.



ولی با تأمل در آیه و روایات، و مناسبات و شواهد مربوطه، مطلب به گونه دیگر جلوه می کند،

و مقصود از «ارتداد» ارتداد از اصل دین نیست، بلکه صرفاً بازگشت به حالت جاهلیت و عدم تعمق در واقعیات است.

و آیه شریفه که درباره جنگ احد و فرار همگان جز مولا علی علیه السلام نازل شده. حکایت از آن دارد، که مسلمانان آن عهد حتی کسانی که خود را از خواص اصحاب می‌پنداشتند هنوز به سر حد کمال معرفت نرسیده، و با کوچکترین برخورد ناملامی، ثبات و استقامت خود را از دست داده، و حالت عقب‌گرد به خود می‌گیرند. و این خود دلیل بر ضعف آنان خواهد بود که در مقابل شدائد تاب مقاومت ندارند.

در پایان آیه هشدار می‌دهد، که سر تا فتن از تعالیم دینی و بی تفاوت بودن در امر شریعت، همانا زیان‌ش به خود انسانها باز می‌گردد، و هرگز به ساحت قدس الهی زیانی وارد نمی‌کند. آری کسانی که به باورهای دینی ارج نهند و به دستورات شریعت پایبند باشند، خداوند، این قدردانی را از آنان ارج می‌نهد و پاداش نیک به آنان می‌دهد. «و سیجزی الله الشاکرین».

از این رو روشن می‌گردد که تعبیر کافر یا کفار<sup>۱۳</sup> درباره چنین افراد ناپایدار بر ایمان، از باب کفران نعمت است، در مقابل لزوم شکرانه آن.



لذا در روایت کشفی چنین آمده: «ما بقی أحد إلا و قد جال جوله إلا المقداد بن الأسود، فإن قلبه کان مثل زبر الحديد»<sup>۱۴</sup> (نماند کسی که در دل، لرزشی نکند جز مقداد، که دلی همچون پاره آهن، استوار داشت).

و این، بدین معنا است که بیشتر مردم در آن عهد، در مقابل این همه رخ دادهای نابهنگام و دگرگون وار، حالت شوکه به آنان رخ داد، و بهت زده به قضایای غیرمنتظره می‌نگریستند و پیش خود می‌اندیشیدند که چه شده و چرا با این سرعت، همه چیز وارونه جلوه گر شد، و روی کرد شریعت بدین گونه چهره عوض کرد؟!

گویانکه حق، باطل، و باطل، حق، و مصالح به مفساد، و مفساد به مصالح تبدیل گردیده، و یا در حکمت و عدل الهی دگرگونی ناگهانی رخ داده است؟!

این گونه افکار گیج‌کننده، افراد را در یک حالت تردید، در روند شریعت و اسلام قرار دهد که در همه چیز شک کردند، و از خود می‌پرسیدند: چرا چنین فاجعه ای رخ داده است؟!

و این بدان معنا نیست که در اصل دیانت تردید کرده باشند، بلکه در فهم دین و در شناخت روند شریعت در تردید واقع گردیدند. جز چند نفر که از او صدیقین بودند و دارای ایمانی راسخ و قلبی مطمئن بودند، که هرگز تکان نخوردند، و به خوبی می دانستند که دست منافقین، با راهنمایی شیاطین الجن و الانس در کار است، و با نقش؟ از پیش تعیین شده، این عرصه وحشتناک را به وجود آوردند. و گرنه در دیانت و طریقه شریعت هیچ گونه تغییری رخ نداده، حقیقت چه ظاهر و چه پنهان یکسان استوار است.

#### شاهد مدعی؟

شاهد بر اینکه مقصود از «ارتداد» صرفاً جنبه تردید و شک است نه خروج از دین، اولاً، همان روایات «ارتد الناس» که به این معنا تصریح دارد. مثلاً در روایت کشی از ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام چنین آمده:

«ارتد الناس الا ثلاثه نفر: سلمان و أبوذر و المقداد. قال: قلت: فعمار؟ قال: قد كان حاصراً حيصه ثم رجع. ثم قال: ان اردت الذی لم یشک ولم یدخله شیئی، فالمقداد! فأما سلمان، فإنه عرض فی قلبه عارض: أن عند امیر المؤمنین علیه السلام اسم الله الاعظم، لو تکلم به لأخذتهم الارض و هو هكذا!»

«حاصراً حيصه» به معنای نگرانی آزار دهنده از رخداد تکان دهنده است حضرت سلمان نیز پیش خود اندیشید: چه شده که مولا امیرمؤمنان با آن قدرت لایزال، چنین آرام، تسلیم پلیدان گردیده؟

خلاصه، همگان در حیرت شدند که چرا چنین رخدادی پیش آمده، و هر یک به اندازه ظرفیت خود، حالت تردیدی به وی دست داد، جز مقداد که با عزمی آهنین، همچنان استوار بماند.

و مقصود از تردید: درماندگی در فهم و مصلحت الهی است. لذا است که مرحوم میرداد، در شرح حدیث فوق می فرماید: «لم یُرد به الرده عن الاسلام، إنما معناه التخلف عن بعض الحقوق الواجبه»<sup>۱۵</sup>

بلکه باید گفت: تردید در تکلیف نسبت به چنین پیش آمدی است، که این بلا تکلیفی آنان را

رنج می داد و نمی دانستند چه بکنند!!



ثانیاً، افرادی که در روایات افزوده شده اند، از خواص اصحاب و موالیان مولا امیرمؤمنان علیه السلام شمرده شدند، و هرگز امکان ندارد که در امر ولایت تردیدی به خود راه داده باشند. مثلاً عمار که مولا امیرمؤمنان علیه السلام در باره او می فرماید:

«ذَاكَ امْرُؤٌ خَلَطَ اللَّهُ الْإِيمَانَ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ وَ عَظْمِهِ وَ شَعْرِهِ وَ بَشْرِهِ . لَا يَفَارِقُ الْحَقَّ سَاعَةً حَيْثُ زَالَ زَالَ مَعَهُ...»<sup>۱۶</sup>

کشی از پیامبر (ص) روایت می کند فرمود: «عمار مع الحق و الحق مع عمار حيث كان»<sup>۱۷</sup> و در روایت صدوق علیه الرحمه آمده: «مؤمن ملئ مَشَاشُهُ إيماناً»<sup>۱۸</sup>

در حدیث نخست از ایمان راسخ عمار سخن رفته که با گوشت و خون و استخوان مو و پوست او عجین شده، و هرگز لحظه ای از حق فاصله نگرفته، و به هرگونه که حق برود رفته است!

مُشَاش: استخوان بندی و پیهایی استحکام بدن را گویند. که تمام استخوان بندیها و پی های پیوندی عمار، از ایمان سرشار است.

آیا امکان دارد چنین فردی، با چنین وصفی لحظه ای در امر ولایت تردید کند؟!



و حذیفه که یکی از ارکان اربعه شمرده می شود. شیخ در شمارش خواص اصحاب مولا امیرمؤمنان علیه السلام - درباره حذیفه بن الیمان می فرماید: «و قد عُدَّ مِنَ الْأَرْكَانِ الْأَرْبَعَةِ»<sup>۱۹</sup> و نیز از فضل بن شاذان درباره حذیفه سؤال شد، فرمود: «حذیفه كان ركناً»<sup>۲۰</sup> مقصود از ارکان اربعه: سلمان، ابوذر، مقداد و حذیفه است.

و در حدیث از مولا امیرمؤمنان علیه السلام درباره هفت نفر که مایه برکت زمین اند آمده:

«خَلَقْتَ الْأَرْضَ سَبْعَهُ، بَهِمٍ تَرْزُقُونَ، وَ بَهِمٍ تَتَصَرَّوْنَ، وَ بَهِمٍ تَمُطَّرُونَ.»

آنگاه آنان را نام می برد: «ابوذر و سلمان و المقداد و عمار و حذیفه و عبدالله بن مسعود» که هفتمین خود مولا امیرمؤمنان است، می فرماید: «و أنا إمامهم. و هم الذین شهدوا الصلاة علی فاطمه صلوات الله علیه»<sup>۲۱</sup>



و ابوساسان، ابوسنان انصاری است که برخی او را از اصفیاء مولا امیرمؤمنان شمرده<sup>۲۳</sup> و ابوعمره انصاری که از اعلام اصحاب علی (ع) شمرده و در رکاب حضرت شهید شد، و مورد عنایت خاص حضرت بود. و او کسی است که صریحاً به ولایت و نسب مولا علی (ع) در غدیر خم به شهادت برخاست.<sup>۲۳</sup>

ثالثاً، کسان دیگری از صحابه بودند، که از روز نخست و از همان دوران عهد رسالت، نسبت به مقام ولایت امیرمؤمنان ثابت قدم بودند، بلکه پایه گذار تشیع و پیروی امام متقیان بودند. نجاشی و کشی و دیگران از آنان به خوبی و استواری در عقیده و ولایت یاد می‌کنند. و تا پیش از سیصد نفر از اصحاب بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نام می‌برند.<sup>۲۴</sup> اینک برخی از این نخبگان را که فضل بن شاذان به آنها یاد آور می‌شود، ذکر می‌نماییم.

- ابوالهیشم بن التیهان انصاری، (من خلص اصحاب امیرالمؤمنین. کان صحابياً و شهد العقبة الأولى و الثانية مع السعیین نفراً من الانصار).

- ابوایوب انصاری. از اصحاب بدر، و از کسانی است که حدیث غدیر را گوشزد کرد و به نفع مولا امیرمؤمنان شهادت داد. و در رکاب حضرت جنگید و همواره بر ولایت استوار بود.<sup>۲۵</sup>

- خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین که پیامبر اکرم (ص) او را بدین وصف ملقب نمود. او در رکاب علی (ع) در جمل و صفین جنگید و در صفین شهید گردید.

- عباده بن الصامت انصاری، برادر زاده ابوذر. شیخ او را از اصحاب پیامبر (ص) و مولا علی (ع) شمرده است.<sup>۲۶</sup>

- قیس بن سعدبن عباده، از سابقین اولین و از کسانی است که در کنار علی (ع) از بیعت با ابوبکر سربلرز زد. و همان کسی است که به پوزش در این باره اعتراض نمود.<sup>۲۷</sup>

- عدی بن حاتم که از صحابه و از شیعیان استوار مولا امیرمؤمنان شناخته شده است.

- عمرو بن الحکم که از موالیان مخلص مولا امیرمؤمنان محسوب می‌شود.<sup>۲۸</sup>

- بریده أسلمی از دوازده نفری است که پس از رحلت رسول الله (ص) علیه ابوبکر قیام کرد.<sup>۲۹</sup>

- سهل بن حنیف نیز از همان دوازده نفر است.<sup>۳۰</sup>

- بلال بن رباح مؤذن رسول الله (ص) که طبق حدیث امام صادق علیه السلام کان عبداً صالحاً و از کسانی است که از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و بدین سبب از مدینه به شام تبعید



گردید... و هم او است که نثار شجره طوبی را در تزویج فاطمه علیها السلام روایت کرده است.<sup>۳۱</sup>

- اَبی بن کعب انصاری اول کسی که در مدینه عهده دار کتابت وحی گردید.<sup>۳۲</sup>

و او از دوازده نفری است که پس از وفات پیامبر (ص) علیه ابوبکر برخاستند.<sup>۳۳</sup>

- خالد بن سعید ابن العاص از همان دوازده نفرند.<sup>۳۴</sup>

- عثمان بن حنیف نیز از دوازده نفرند.<sup>۳۵</sup>

- زید بن وهب که از ثقات اصحاب و از خواص موالی مولا امیرمؤمنان است و راوی حدیث

دوازده نفر منکرین بر ابوبکر است.

صدوق به سند معتبر از زید بن وهب روایت می کند که گروهی از بزرگان مهاجرین و انصار، علیه حکومت ابوبکر به احتجاج برخاستند که عبارتند از:

خالد بن سعید، مقداد، اَبی بن کعب، عمار بن یاسر، ابوذر، سلمان، ابن مسعود، مرید؟ اسلمی، خزیمه بن ثابت، سهل بن حنیف (عثمان بن حنیف<sup>۳۶</sup>)، ابویوب، ابوالهیشم بن تیهان، و غیرهم.<sup>۳۷</sup>

- ابوسعید الخُدَری که از افراد مستقیم الایمان و ثابت قدم بر ولاء اهل بیت شمرده می شود.<sup>۳۸</sup>

- جابر بن عبدالله انصاری که صحبت شش معصوم را درک کرد و او است که صریحاً شهادت

داد که «علی خیر البشر فمن اَبی فقد کفر». و صریحاً گفت: «کُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلٰی عَهْدِ

رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِبَغْضِهِمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام. امام صادق (ع) می فرماید: «كَانَ جَابِرٌ مِّنْقَطِعًا إِلَيْنَا

أَهْلَ الْبَيْتِ. وَ أُوْاْ اسْتَ كَهْ يَبُوسْتَهْ مَرْدَمَ مَدِيْنَهْ رَا تَشْوِيْقَ مِيْ كَرْدَ وَ مِيْ كَفْتْ: «أَدْبُوْا أَوْلَادَكُمْ عَلِيَّ

حَبَّ عَلِيٍّ»<sup>۳۹</sup>.

- و عبدالله بن عباس که از شیفتگان مولا امیرمؤمنان شمرده می شود.

- و مالک اشتر، که از حواریین حضرت شمرده می شود.

- و سهل بن حنیف که از اصحاب بدر، و مورد عنایت خاص مولا امیرمؤمنان بود.<sup>۴۰</sup>

- و ابو رافع، خادم با اخلاص پیامبر (ص) و از پایه گذاران مکتب تشیع و ثابت قدم بر ولاء

امیرمؤمنان (ع) و متصدی خزانه داری مولا گردید.<sup>۴۱</sup>

و از این دست صحابه والا مقام بسیارند که بر ولاء آل البیت ثابت قدم بودند و هرگز نتوان آنان

را مرتد شمرد.

خلاصه، در میان صحابه کسانی بودند که از ثبات قدم برخوردار بودند و از مصادیق بارز «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»<sup>۴۲</sup> محسوب می‌شوند، و هرگز تزلزلی در دین و عقیده خود راه ندادند.



آری صحابه راستین، که چهره‌های فروزان صدر اسلام بودند، همانها که هر یک نموداری از خلق و خوی پیامبر اکرم بودند، و تعلیم یافته و دست پرورده آن حضرت شمرده می‌شوند. که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را برای ابلاغ رسالت خویش به جهانیان ساخته بوده. و همین‌ها بودند که حدیث: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» ناظر به آنها است. که در رأس آنان مولا امیرمؤمنان و زبده موالیان آن حضرت قرار داشتند.

دربار؟ این حدیث از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال شد، فرمود: «هذا صحيح يريد من لم يغير بعده و لم يبدل»<sup>۴۳</sup>! (حدیث صحیحی است. و مراد حضرت رسول کسانی‌اند که در دین خدا بدعتی روانداشتند.)

مولا امیرمؤمنان که درباره صحابه سفارش اکید فرمودند، اضافه کردند: «و هم الذين لم يحدثوا بعده حدثاً»<sup>۴۴</sup>. به شرط آنکه بدعتی از خود نگذارده باشند.

این سخنان والا گهر، درباره فرهیختگان از صحابه والا مقام، صرفاً از جایگاه رفیع آنان حکایت می‌کند، و طبعاً ویژه کسانی است که واجد این صفات بوده، محو جمال حق گردیده بودند، نه کسانی که همواره در پی دسیسه و نفاق، چه در حیات پیامبر و چه پس از ممات، به سر می‌بردند. و مصداق اتم «أحدثوا و آووا محدثاً» گردیده، و مای؟ ننگ تاریخ گردیدند.

لذا تمامی احادیثی که در فضل صحابه وارد شده، مقصود: همان صحابه راستین‌اند، طبق تعریفی که از «صحابی» از منظر اهل بیت علیهم السلام ارائه شد. و نیز دعا و ثنا که از ائمه اطهار بویژه از امام سجاد علیه السلام درباره صحابه وارد شده، منظور همانها هستند ولا غیر.



ولی برخی، که تاب تحمل وصف صحابه را (به طور کل) نداشتند، در پی آن شدند تا روایات و مدح و ثنای وارد در شأن صحابه را، به گونه‌ای تأویل برده، مثلاً گفته‌اند که مقصود از صحابه در چنین روایت اهل بیت پیامبرند، نه اصحاب وی. چنانچه در معانی الاخبار، پس از نقل

روایت «فإنما مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم، بآیها أخذ اهتدی و بأی أقاویل اصحابی أخذتم اهتدیتم. و اختلاف اصحابی لکم رحمہ». می‌افزاید: «فقیل: یا رسول الله (ص) فمن اصحابک؟ قال: اهل بیتی»<sup>۴۶</sup>.

این ذیل، از «غیاث بن کلوب» آمده که فردی مجهول الهویه به شمار می‌رود و هیچ گونه توفیقی نشده<sup>۴۷</sup>. علاوه که این تصویر مخالف صریح دیگر روایات است. و اساساً چه معنا دارد که حضرت این همه تأکید درباره اصحاب کرده، سپس با یک پرسش بگوید: مقصود اهل بیت است؟!

اهل بیت علیهم السلام خود، جدا مورد وصف و مدح قرار گرفته، نیازی نیست که آن را به صورت معما بیان دارد تا به تفسیر نیاز داشته باشد. و در دعاهای سه گانه حضرت سجاد و نیز در کلام مولا امیرمؤمنان مانند کلام پیامبر اکرم، هر یک از دو عنوان، جدا و مستقلاً مورد وصف و مدح قرار گرفته است. حضرت سجاد علیه السلام سه دعای مفصل دارد، نخست در باره اصحاب کبار، سپس درباره تابعین و الاتبار و اخیراً درباره اهل بیت اطهار.

### اختلاف درجه اصحاب

در این جا مناسب آمد تا حدیثی که مرحوم کلینی از مولا امیرمؤمنان علیه السلام در بیان اختلاف درجه اصحاب آمده بیاوریم:

کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابراهیم بن عمر یمانی از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی روایت می‌کند، گوید: از مولا امیرمؤمنان پرسیدم: گاه باشد که از سلمان و مقداد و ابوذر، مطالبی دریافت می‌دارم، چه در تفسیر قرآن، و چه در رابطه با احادیث پیامبر اکرم اسلام (ص) که جز آن است که در میان عامه مردم شهرت دارد. و احياناً از خود شما نیز مطالبی دریافت می‌دارم که در تأیید گفته سلمان و ابوذر و مقداد است. ولی بیشتر آنچه در دست عامه مردم است، چه در تفسیر و چه در احادیث نبوی، با آنچه شما گفته اید هماهنگی ندارد، چگونه است؟

حضرت در جواب فرمود: آری، آنچه در دست عامه مردم است آمیخته‌ای از حق و باطل، صدق و کذب، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه، و محفوظ و موهوم است که

خلط شده و صحیح از سقیم شناخته نمی‌شود. و این را بدان که بر پیامبر اکرم، حتی در دوران حیات وی، بر وی دروغ فراوان بستند که موجب شد حضرت ایراد خطبه کند و بفرماید: «أیها الناس، قد کثرت علی الکذابه، فمن کذب علی متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار». (هان ای مردم، آگاه شوید که دروغ گویان، فراوان بر من دروغ بسته اند. پس هر که از عمد دروغی بر من ببندد، هر آینه بایستی جایگاه خود را در آتش دوزخ فراهم سازد.)

آری، پس از رحلت پیامبر (ص) همچنان بافتن دروغ بر وی ادامه داشت. آنگاه فرمود: احادیثی که از پیامبر نقل می‌شود بر چهار گونه است:

۱- ناقل آن فردی منافق که خود را در پوشش ایمان در آورده، اسلام را به شکل تصنعی به خود بسته؛ از دروغ بستن به ساحت قدس رسالت، هرگز احساس گناه نمی‌کند، و خود را در دشواری نمی‌بیند که بر پیامبر اسلام افترا زده است. و اگر مردم بدانند او منافق است هرگز گرد او نمی‌گردند و مطلبی از او نمی‌پذیرند. ولی مردم به ظاهر او نگریسته، او را در زمره صحابه می‌شمارند که خدمت پیامبر رسیده و از او حدیث شنیده است، لذا احادیث وی را می‌پذیرند، در حالی که او را به خوبی نمی‌شناسند.

آری خداوند، پیامبرش را از حالت نفاق اینان آگاه ساخت، و صفت و سمت اینان آشکار نمود، آنجا که فرمود: «و إذا رأیتم تعجبک أجسام، و إن یقولوا تسمع لقلوبهم کأنهم خشب مسنده ۴۸». (هرگاه آنان را ببینی از اندامشان در شگفت شوی که آهسته و پهن‌اور است و اگر سخن گویند گوش فرا دهی چون چرب زبان و چاپلوسند آری آنان همچون چوبهایی هستند که بر دیوار تکیه زده اند....).

حضرت می‌فرماید: اینان همچنان به حیات ننگین خود ادامه داده اند، و از در چاپلوسی خود را به پیشگامان ضلالت و داعیان جهالت، نزدیک ساختند، و از هر گونه تزویر و کذب و بهتان خودداری نکردند. و بدین سبب از جانب چنان والیان ستمگر، به مناصب و مقامات دولتی شگرفی دست یافتند، و بر گروه مردم بینوا تحمیل گردیدند.

آری مردم همواره همراه و همگام با حکمرانان و دنیاپرستان، رهسپارند جز آنانکه مورد عنایت خاص پروردگار، پاک زندگی می‌کنند.

۲- کسانی هستند که مطلبی از پیامبر (ص) شنیده، ولی به خوبی آنرا ضبط نکرده، و احیاناً توأم با وهم و خیال پردازی نقل می‌کند. و این همین چیزی است که در اختیار دارد، خود به آن عمل می‌کند و برای دیگران نیز روایت می‌کند و می‌گوید: آنرا از پیامبر شنیده‌ام، که اگر مردم بدانند که آنچه می‌گوید آمیخته با وهم و خیال است از او نمی‌پذیرند. و اگر خود او هم متوجه شود که توهمی بیش نیست آنرا به دور می‌افکند.

۳- سومین گروه کسانی اند که مطلبی را از پیامبر شنیده ولی ناسخ یا مخصص آنرا نشنیده، و همانگونه که شنیده نقل می‌کند. که اگر مردم بدانند: مطلبی است منسوخ یا مخصوص، آنرا بدان گونه از وی نمی‌پذیرند.

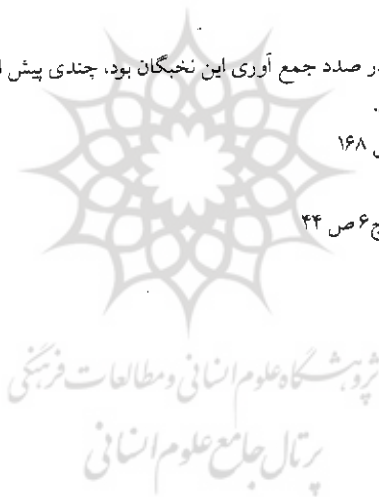
۴- چهارمین گروه، گروه راستگویان، درست اندیشان، و در ضبط و نقل کاملاً هوشیارانه رفتار می‌کنند. اینان اند که گفتارشان استوار، و نقل حدیثشان ثابت و پایدار است.

آنگاه از خود سخن می‌گوید که چگونه در محضر پیامبر، بهترین مستمع و شایسته ترین ضبط کننده و فراگیرنده بوده، و هرگز آنچه را که از پیامبر دریافت کرده، فراموش نکرده، و مورد دعای آنحضرت قرار گرفته، و به وی داد و فرمود: «لست اتخوفُ علیات النسیان و الجهل»<sup>۴۹</sup>. (هرگز خوف آن ندارم که فراموش کنی و ناآگاه شوی). و الحمدلله رب العالمین.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نهج البلاغه خ ۹۷.
- ۲- من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۴۷.
- ۳- مرسلات صدوق در «فقیه» به گونه ای است از ارسال مسلمات شمرده می‌شود.
- ۴- علل الشرایع ص ۳۲۶ باب ۷۲۰.
- ۵- تهذیب الاحکام ۳: ۱۹/۱۰۷. وسائل الشیعه ج ۸، ص ۳۱۴ باب ۲/۱۱.
- ۶- أعیان الشیعه ج ۱ ص ۱۱۳.
- ۷- مسند احمد ج ۶ ص ۷۴.
- ۸- صحیح بخاری ۹: ۵۸ کتاب الفتن. صحیح مسلم ۷: ۶۶ کتاب الفضائل باب اثبات الحوض.
- ۹- آل عمران ۳: ۱۴۴.
- ۱۰- رجال کشی ج ۱ ص ۵۱.
- ۱۱- صحیح آن ابوسنان است (قاموس الرجال ج ۱ ص ۳۴۰ و ۳۶۱).
- ۱۲- اختصاص مفید: ۶. مصنفات المفید ۱۲ ص ۶.

- ۱۳- بحارالانوار، ج ۲۲ ص ۴۸۷.
- ۱۴- رجال کشی
- ۱۵- تعلیقه بر اختیار معرفه الرجال ج ۱ ص ۵۱
- ۱۶- کنز العمال ۱۳: ۳۶۴۹۲/۱۶۰.
- ۱۷- رجال کشی ج ۱ ص ۱۲۷.
- ۱۸- امالی صدوق مجلس ۴۳. ص ۲۲۴ نجف.
- ۱۹- رجال شیخ ص ۳۷.
- ۲۰- اختیار معرفه الرجال ج ۱، ص ۱۷۹
- ۲۱- خصال صدوق ابواب سبعة، رقم ۵۰ ج ۲ ص ۳۶۱.
- ۲۲- قاموس الرجال، ج ۱۱ ص ۳۶۱.
- ۲۳- قاموس الرجال ج ۱۱: ۴۴۸-۴۴۹
- ۲۴- مرحوم احمدیان نجف آبادی که در صدد جمع آوری این نخبگان بود، چندی پیش از مرگش از وی پرسیدم تا کجا رسیده ای؟ فرمود: از دوست فراتر رفته ام.
- ۲۵- تعلیقه رجال کشی میرداماد ج ۱ ص ۱۶۸
- ۲۶- اختیار معرفه الرجال ج ۱، ص ۱۸۵
- ۲۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۴
- ۲۸- همان ص ۲۵۵
- ۲۹- خصال صدوق ج ۲ ص ۴۶۱..
- ۳۰- همان
- ۳۱- قاموس الرجال ج ۲ ص ۳۹۲
- ۳۲- تقریب المعارف ص ۱۶۸.
- ۳۳- خصال صدوق ج ۲ ص ۴۶۱.
- ۳۴- همان
- ۳۵- به روایت احتجاج ج ۱ ص ۹۷ و ص ۱۰۳.
- ۳۶- همان
- ۳۷- خصال صدوق ج ۲ ص ۴۶۱.
- ۳۸- همان ص ۲۰۲-۲۰۳
- ۳۹- همان ص ۲۰۵-۲۴۰
- ۴۰- همان ص ۱۶۴-۱۶۵
- ۴۱- رجال نجاشی ص ۵-۳
- ۴۲- فصلت ۴۱: ۳۰
- ۴۳- عیون اخبار الرضا ۲: ۳۳/۹۳ باب ۳۲
- ۴۴- امالی شیخ ص ۱۱۵۷/۵۲۳ مجلس ۴۴/۱۸
- ۴۵- معانی الاخبار صدوق ص ۱/۱۵۳



۴۶- رجوع شود به قاموس الرجال ج ۸ ص ۵۸۵۵/۳۵۵

۴۷- سوره منافقین ۴: ۶۳

۴۸- کاخ شریف ج ۱ ص ۶۲-۶۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



ثروءشكاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی